

چه گونه از این مخمصه رهایی یابیم؟

جورج مونیهو

ترجمه‌ی محمود حایری



جرج مونیبو، نویسنده، روزنامه‌نگار و کنشگر سیاسی است و به‌عنوان ستون‌نویس با روزنامه‌ی گاردین همکاری می‌کند. وی در زمینه‌ی مسائل زیست‌محیطی و شرایط سیاسی-اقتصادی امروز دنیا دارای تألیفاتی است. مقاله‌ی حاضر که عنوان آن از نام آخرین کتاب وی «خروج از مخمصه: سیاستی تازه در عصر بحران»، «A New Out of The Wreckage: Politics in the Age of Crisis» گرفته شده گزیده‌ی کتاب است که خود وی تنظیم کرده و در گاردین منتشر شده است. در این کتاب وی نظراتش را در مورد بحران اقتصادی - سیاسی که امروزه گریبانگیر شده و امکان برون‌رفت از آن مطرح کرده است.

دونالد ترامپ، کره‌ی شمالی، توفان‌های وحشتناک، نولیبرالیسم، آیا می‌توان به دنیای بهتری امید داشت؟ قطعاً اما باید دورهم جمع شویم و داستان تازه‌ی دلنشین‌تری در مورد این‌که کیستیم و چه‌گونه باید زندگی کنیم تعریف کنیم.

آیا منطقی است به دنیای بهتری امیدوار باشیم؟ با توجه به ظلم و بی‌اعتنایی دولت‌ها، نابسامانی احزاب اپوزیسیون، خیزش بی‌وقفه به سوی تخریب شرایط اقلیمی و ازسرگرفته شدن تهدید جنگ هسته‌ای، پاسخ به نظر منفی می‌رسد. مشکلات ما حل‌ناشدنی و رهبران‌مان خطرناک، حال آن‌که رأی‌دهندگان ساده‌اندیش و سردرگم‌اند. نومیدی ظاهراً تنها پاسخ عاقلانه است. اما طی دو سال گذشته مشاهده‌ی چهار مورد روی من اثر گذاشت. چیزی که برای من روشن شد این است که اساساً شکست سیاسی یعنی یک

تصور تحقق‌یافته. متوجه شدم که ناامیدی غیرعقلانی است، نه امید. معتقدم این یافته‌ها راه به سوی یک دنیای بهتر را روشن می‌سازد.

اولین مورد که تازگی هم ندارد تشخیص این نکته است که رهبران قوی و یا احزاب قدرتمند در اعمال سیاست آن‌قدر نقش ندارند که روایت‌های سیاسی قدرتمند مؤثرند. تاریخ سیاسی نیمه‌ی دوم قرن بیستم را می‌توان در اختلاف بین دو روایت اصلی خلاصه کرد: داستان‌هایی که سوسیال‌دموکرات‌های کینزگرا عنوان کردند و داستان‌های نولیبرال‌ها. در بدو امر داستان‌های (گروه) اول و سپس (گروه) دوم ذهن افراد با هرگونه بینش سیاسی را به خود مشغول کرد. در زمانی که داستان‌های سوسیال‌دموکراسی حاکم بود، حتی محافظه‌کاران و جمهوری‌خواهان نیز عناصر کلیدی برنامه را قبول کردند. هنگامی که نولیبرالیسم جای آن را گرفت احزاب سیاسی در همه جا و با هر بینشی مجذوب آن شدند. این داستان‌ها روی همه چیز (از جمله) شخصیت، هویت و سابقه‌ی احزاب اثر گذاشت.

جای تعجب نیست، داستان‌ها ابزاری هستند که دنیا را با آن سیاحت می‌کنیم. آن‌ها اجازه می‌دهند تا ما نشانه‌های پیچیده و متناقض را تفسیر کنیم. همه‌ی ما دارای گزینه‌ی روایت‌پذیری هستیم: سرشت ذاتی برای گوش دادن به این که کیستیم و جایگاه‌مان کجاست.

وقتی ما با مسئله‌ی پیچیده‌ای برخورد می‌کنیم و می‌خواهیم آن را بفهمیم، دنبال دلایل معتبر و منسجم نیستیم بلکه دنبال داستانی یکدست و قابل فهم هستیم. زمانی که از خودمان می‌پرسیم که آیا چیزی «درست است»، این «درست بودن» مثل درک دانشمندان و فیلسوفان، بخردانه نیست، بلکه با فهم و درک ما باید «درست» باشد، با انتظار ما از رفتار آدم‌ها و دنیا منطبق

باشد، بخش‌های آن با هم همخوانی داشته باشند و همان‌گونه پیش‌برود که یک داستان پیش می‌رود؟

یک رشته دلایل، هر قدر هم صحیح و مستدل باشد، یک داستان جافتاده را اصلاح و یا محو نمی‌کند. احتمالاً فقط خشم و رنجش را دامن خواهد زد. معمولاً مردم استدلال‌های مغایر با چیزی را که در ذهن‌شان «درست» جا افتاده باشد، با خشم انکار می‌کنند. فقط یک داستان می‌تواند داستانی دیگر را از خاطرها محو کند. داستان‌سراها دنیا را اداره می‌کنند.

مورد دوم را که جالب‌تر است، با کمک جورج مارشال^(۱) نویسنده و برنامه‌ریز (کشگر محیط‌زیست) دریافتم. این مورد می‌گوید: با وجود این‌که داستان‌هایی که سوسیال‌دموکراسی و نولیبرالیسم روایت کرده‌اند به شدت باهم در تقابل‌اند، هر دو از ساختار روایی یکسانی برخوردارند. می‌توانیم آن را «داستان بازسازی»^(۲) بنامیم. به‌عنوان مثال، به‌دلیل اقدامات ضدبشری قدرت‌های زورمند و تبهکار، مملکت دچار هرج‌ومرج می‌شود. قهرمان (داستان) - که می‌تواند یک نفر یا یک گروه از مردم باشد - علیه این هرج‌ومرج به‌پا می‌خیزد و با نیروهای تبهکار می‌جنگد و به‌رغم همه‌ی مشکلات بر آنان پیروز شده، موفق به اعاده‌ی نظم می‌گردد.

داستان‌هایی که این الگو را دنبال می‌کنند می‌توانند چنان قوی باشند که همه‌ی چیزهای قبل از خود، حتی ارزش‌های اصولی ما را پاک کنند. به‌عنوان مثال، دو روایت محبوب و ماندگار ارباب حلقه‌ها و سریال نارنیا، ارزش‌هایی را مطرح می‌کنند که در قرون وسطی عادی و مقبول بود اما امروز به‌طور کلی مردود است. در این داستان‌ها هرج‌ومرج، به علت سرنگونی پادشاهان مستقر و یا جانشینان قانونی‌شان نشان داده می‌شود؛ عدالت و نظم درگرو بازگشت آنان است. ما از بازگشت دیکتاتوری، از بین رفتن صنعت و حتی در مورد

سریال نارنیا، پیروزی نیروی الهی بر نیروی زمینی احساس رضایت خاطر می‌کنیم.

اگر این داستان‌ها ارزش‌هایی را منعکس می‌کردند که اکثر مردم اظهار می‌کنند (مثل) دموکراسی، استقلال و «پیشرفت» صنعتی، شورشیان قهرمانان داستان بودند و فرمانروایان موروثی آدم‌های بد قصه. اما شیوه‌ی بیان چنان (موضوع) داستان را عمده می‌کند که ذهن ما تناقض آن را با اولویت‌های پذیرفته‌شده‌ی خودمان ندیده می‌گیرد. داستان‌ها همه‌ی حقایق، مستندات، ارزش‌ها و باورها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند.

داستان سوسیال‌دموکراسی بحران جهانی را با اشاره به دوره‌ی رکود اقتصادی بزرگ،^(۳) به دلیل رفتار منفعت‌طلبانه‌ی یک قشر نخبه‌ی افسارگسیخته عنوان می‌کند. سلطه‌ی این قشر نخبه بر ثروت و نیز بر نظام سیاسی به افزایش فقر، محرومیت و ناامنی افراد مزدبگیر منجر شده است. مردم دنیا با همبستگی برای حفظ منافع مشترک، می‌توانند این قشر نخبه را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشیده آن‌ها را از درآمدهای نامشروع محروم سازند، که نتیجه‌ی آن ثروت برای سعادت همه خواهد بود. یک دولت حمایتگر و پدرسالار برای حفظ منافع عمومی با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های دولتی می‌تواند نظم و امنیت را اعاده و ثروتی تولید کند که آینده‌ای مرفه را برای همه تضمین کند. مردم عادی - قهرمانان داستان - بر کسانی که بر آنان ظلم روا داشته بودند پیروز خواهند شد.

نولیبرال‌ها داستان خود را به این شکل بیان می‌کنند که در نتیجه‌ی گرایش‌های دولتی پر قدرت در سلب مالکیت خصوصی،^(۴) دنیا دچار بحران شده که به‌سادگی در استفاده از تمام اشکال برنامه‌ریزی دولتی و همه‌ی تلاش‌ها برای مهندسی نتایج اجتماعی مشخص است، فجایع دوره‌ی

استالینیسم و نازیسم را هم مثال می‌زنند. کلکتیویزه کردن، آزادی، فردگرایی و فرصت‌ها را از بین می‌برد. کارآفرینان قهرمان که برای بازپس گرفتن قدرت بازار بسیج شده‌اند، با این انطباق‌پذیری اجباری مبارزه می‌کنند و جامعه را از قید بردگی دولت رها می‌سازند. نظم در شکل بازار آزاد اعاده می‌شود که بازتوزیع ثروت و فرصت، آینده‌ای مرفه را برای همه تضمین می‌کند. مردم عادی که توسط قهرمانان داستان (کارآفرینان آزادی‌خواه) آزاد شده‌اند، بر کسانی که بر آنان ظلم روا داشته بودند پیروز خواهند شد.

پس آن‌گاه، بازهم به کمک مارشال، حسب اتفاق به مورد سوم رسیدم: شیوه‌ی بیان «داستان بازسازی» عنصر مشترک اکثر تحولات سیاسی موفق، از جمله انقلاب‌های مذهبی است. در این‌جا بود که لامحاله مورد چهارم را دریافتم: علت این که ما به‌رغم ناکامی‌های متعدد و بارز نولیبرالیسم هنوز گرفتار آن هستیم این است که نتوانستیم روایت تازه‌ای به‌عنوان جایگزین ایجاد کنیم.

نمی‌توانید بدون طرح یک داستان جدید، داستان کسی را از وی بگیرید. فقط به چالش کشیدن یک روایت قدیمی هر قدر هم که منسوخ و بی‌اعتبار باشد کافی نیست. تغییر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که یک داستان با داستانی دیگر جایگزین شود. وقتی ما داستان درستی را شرح و بسط دهیم و یاد بگیریم که چه‌گونه آن را تعریف کنیم، می‌تواند روی افکار مردم با هرگونه دیدگاه سیاسی اثر بگذارد.

اما از بین آن‌چه احزاب سیاسی عمده مطرح می‌کنند، شکل تحلیل‌رفته‌ی آن‌چه از سوسیال‌دموکراسی کینز به‌جا مانده بهتر از بقیه به‌نظر می‌رسد، ولی آن نگرش مشکلات زیادی دارد: نخست این داستان قدیمی بخش بزرگی از مضمون و قدرت روایتی خود را از دست داده است. چیزی را که امروزه به

نام مکتب کینز می‌شناسیم به دو مبحث مختصر تقلیل یافته: کاهش نرخ بهره در دوره‌ی رکود اقتصادی و استفاده از چرخه‌ی معکوس در هزینه‌های دولت (تزریق پول توسط دولت به سیستم اقتصادی در زمان بالا بودن نرخ بیکاری و یا خطر بروز رکود). مواردی که جان مینارد کینز به‌عنوان مکمل‌های اساسی این سیاست می‌دید نظیر افزایش مالیات در دوره‌ی رشد سریع اقتصادی برای تخفیف فرازوفرودهای اقتصادی؛ نظام نرخ ارز ثابت، کنترل حرکت سرمایه و نظام خودتصحیح‌گر بانکداری جهانی (یک اتحادیه‌ی پایاپای بین‌المللی)^(۵) که از دیدگاه کینز مکمل اصلی این سیاست‌ها بود بی‌اعتبار و به فراموشی سپرده شده‌اند. بخشی از دلایل این است که مشکلاتی که الگوی کینزی در دهه‌ی ۱۹۷۰ با آن روبرو شده بود برطرف نشده‌اند. اگرچه تحریم نفتی ۱۹۷۳ آغازگر ترکیب کینز شده‌ی تورم بالا و بیکاری زیاد (تورم توأم با رکود) بود، ولی سیاست‌های کینزی تقریباً هیچ راه‌حلی نداشت؛ مشکلی که برای سال‌ها ادامه داشت. کاهش بازدهی و افزایش تورم ناشی از افزایش هزینه‌ها (مزد و قیمت‌ها به دنبال یکدیگر افزایش می‌یافتند) آغاز از دست رفتن پذیرش اقتصاد کینزی بود. از همه مهم‌تر این که اقتصاد کینزی قادر نبود پاسخ‌گوی مطالبات سیاسی سرمایه باشد.

با آغاز اعطای آزادی عمل به بازارهای مالی در دهه‌ی ۱۹۵۰ توسط دولت‌ها، مقررات و کنترل‌های شدید مالی روی جابه‌جایی پول شروع به تضعیف کرد. تعلیق قابلیت تبدیل دلار به طلا توسط ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۱، سیستم نرخ‌های ثابت تسعیر را که موفقیت سیاست کینز بسیار به آن وابسته بود از بین برد. کنترل حرکت سرمایه که مانع زهکشی پول توسط سرمایه‌داران و دلالان از سیستم اقتصاد متوازن کینزی بود شکست خورد. نمی‌توان فکر کرد که استراتژی‌های مورد استفاده‌ی سیستم مالی جهانی در

قرن بیستم از خاطره‌ها محو شود. اما شاید بزرگ‌ترین معضل بقایای سیستم سوسیال‌دموکراسی کینزی در بدو امر، ولو آن‌که مؤثر باشد، مواجهه با بحران محیط زیست خواهد بود. برنامه‌ای که به دنبال اشتغال پایدار از طریق رشد مستمر اقتصادی با پیشران‌های افزایش تقاضای مصرفی باشد به‌ناگزیر سرنوشت بدتری را برای ما رقم خواهد زد.

بدون ارایه‌ی یک داستان هدایت‌گر که از آینده‌ای بهتر و نه گذشته‌ای بهتر خبر بدهد این اجتناب‌ناپذیر خواهد بود که احزابی که می‌کوشیدند در مقابل قدرت نخبگان ثروتمند مقاومت کنند سردرگم باقی خواهند ماند. نوسازی سیاسی به داستان سیاسی نو نیاز دارد. بدون طرح یک داستان مثبت و توأم با راه‌حل به جای واکنش و برخورد از موضع مخالفت چیزی تغییر نخواهد کرد. با ارائه‌ی چنین داستانی است که همه چیز دگرگون می‌شود. روایتی که ما ارائه می‌دهیم باید ساده و قابل‌درک باشد. اگر قرار است دگرگونی درسیاست (موجود) ایجاد کند باید برای بیش‌ترین تعداد مردم نشان‌دهنده‌ی این باشد که مرزهای سیاسی موجود را به هم می‌ریزد. بایستی نیازها و خواست‌های عمیق آنان را به جنبش درآورد. می‌باید مخمصه‌ای را که در آن گیر افتاده‌ایم توضیح داده راه‌هایی از آن را ارائه دهد. و از آن‌جا که از دروغ‌پردازی و عوام‌فریبی چیزی عاید نمی‌شود باید براساس واقعیت‌ها بیان شود.

دشوار به نظر می‌آید. اما معتقدم که یک «داستان بازسازی» شفاف و جذاب وجود دارد که ویژگی‌های فوق را داشته باشد.

طی سال‌های گذشته نوعی همگرایی در یافته‌های علوم مختلف نظیر روان‌شناسی، مردم‌شناسی، عصب‌شناسی (نوروساینس) و زیست‌شناسی تکاملی وجود داشته است. پژوهش در همه‌ی این زمینه‌ها به جمع‌بندی

یکسانی اشاره دارند که نوع بشر، به نقل مستقیم از متن مقاله‌ای در مجله‌ی *فرانتیرسایکولوژی* «درمقایسه با سایر حیوانات به نحو چشم‌گیری غیر معمولی است.» اشاره به میزان شگفت‌انگیز حس نوع دوستی انسان است. ما حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به نیازهای دیگران داریم، به صورت منحصر به فردی نسبت به رفاه آنان نگران هستیم، و دارای توانمندی خاصی در ایجاد هنجارهای اخلاقی هستیم که این تمایلات را ایجاد و تقویت می‌کند. هم‌چنین ما والاترین سطح همیاری در میان پستانداران را داریم. ما به‌رغم این‌که از بسیاری از صیادان و صیدهای مان ضعیف‌تر و کندتر بودیم، با تقویت توانمندی قابل توجه‌مان در کمک به یکدیگر از شرایط دشوار زندگی در صحراهای گرم آفریقا جان سالم به‌در بردیم. این میل قوی همیاری از طریق اصل انتخاب طبیعی بخشی از ذات ما شده است. گرایش‌های ما به نوع دوستی و کمک به هم‌نوع یک حقیقت حیاتی و محوری در نوع بشر است. اما همه چیز به نحو هولناکی خلاف آن پیش آمده است

سرشت نیک ما تحت تأثیر پاره‌ای عوامل، که شاید قوی‌ترین آن‌ها سلطه‌ی روایت سیاسی دوران ما است، خنثی و ناکارا شده است. پذیرش ایدئولوژی فاسد رقابت شدید و فردمحوری افراطی که توسط سیاستمداران، اقتصاددانان و روزنامه‌نگاران به ما القا شده ما را در مقابل یکدیگر قرار داده، ترس و بی‌اعتمادی نسبت به هم را در ما تشویق، و پیوندهای اجتماعی را که به زندگی ما ارزش و معنا می‌دهد تضعیف می‌کند. داستان رقابت و خودبرتربینی ما آن قدر تکرار و چنان قانع‌کننده بیان شده که ما آن را به‌عنوان «شرح هستی خود» پذیرفته‌ایم. این امر، نگاه ما را نسبت به خودمان تغییر داده است. این تغییر به‌نوبه‌ی خود رفتار ما را عوض می‌کند. توسط این ایدئولوژی و روایت نولیبرالی که آن را مطرح می‌کند، ما هدف مشترک‌مان را

از دست داده‌ایم. این (بی‌هدفی) به نوبه‌ی خود باعث از دست دادن اعتماد به نفس نسبت به قدرت‌مان برای دگرگونی، سرخورده از ظرفیت‌مان در بهترین کاری که انسان می‌تواند انجام دهد (یعنی) یافتن وجوه اشتراک در مقابله با معضلات و همبستگی برای فائق آمدن بر آن‌ها گردیده است. تفرقه‌ی ما اجازه داده است تا قدرت‌های تنگ‌نظر، متعصب و خشن خلاء سیاسی را پر کنند. ما در چرخه‌ی معیوب^(۶) از خودبیگانگی (الیناسیون)^(۷) و عکس‌العمل گیر افتاده‌ایم. پستاندار ابراجتماعی از هم می‌پاشد.

اما ما قهرمانان این داستان، با به هم پیوستن برای رواج دوباره‌ی زندگی برمبنای کمونته^(۸) می‌توانیم از این دور باطل خارج شویم. به کمک ظرفیت‌مان در باهم‌بودن و تعلق، می‌توانیم گوهر وجودی انسان، یعنی نوع‌دوستی و همیاری را دوباره پیدا کنیم. با فعال شدن زندگی اجتماعی در محدوده‌ی محل سکونت‌مان و پذیرش آن به عنوان بخشی از زندگی، (طرح) نظرات‌مان و بخشی از اقتصادمان (در حمایت) روند فعالیت این کمونته، می‌توانیم بهترین جنبه‌های ذات خود را بازسازی کنیم. هر جا که انزوا (فقدان معیارهای مشترک اجتماعی) وجود داشته باشد زندگی مدنی شکوفایی ایجاد خواهیم کرد. هر جا که از خود بیگانگی وجود دارد حس تعلق تازه‌ای به همسایه‌ها، محله و اجتماع به وجود خواهیم آورد. پروژه‌های کمونته به سرعت بازتولید و به فرهنگ مشارکتی زنده‌ای تبدیل خواهد شد. فعالیت‌های تازه‌ی اجتماعی احساس تعلق خاطر و مالکیت را در ما تقویت خواهند کرد. جایی که بین بازار و دولت خود را له شده می‌بینیم، اقتصاد نوینی ایجاد می‌کنیم که به مردم و سیاره احترام بگذارد. ما آن را در یک گستره‌ی وسیع، اما فراموش شده‌ی اقتصادی (یعنی) مایملک فرهنگی و طبیعی مشترک^(۹) پیاده خواهیم کرد. تملک و اداره‌ی منابع محلی توسط کمونته‌ها، ضامن این خواهد

بود که همه در منافع آن سهیم باشند. استفاده از منابع مشترک در تأمین منافع عمومی، امکانات دولتی را افزایش داده و برای همه امنیت و توان پذیرش (مشکلات) و پایداری را به ارمغان خواهد آورد. هر جا نادیده گرفته شده و استثمار می‌شویم، دموکراسی را رواج داده و سیاست را از کف کسانی که آن را غصب کرده‌اند بیرون خواهیم آورد. روش‌ها و مقررات نوین برای انتخابات ضامن حفظ رأی همگان خواهد بود و قدرت سیاسی هیچ‌گاه مقهور قدرت مالی نخواهد شد. دموکراسی نمایندگی با حمایت دموکراسی مشارکتی^(۱۰) تقویت شده و به ما اجازه‌ی اصلاح انتخاب‌های سیاسی‌مان را می‌دهد. تصمیم‌گیری به کوچک‌ترین واحدهای سیاسی ارجاع خواهد شد که می‌توانند آن را نپذیرند. فرهنگ‌های نهادینه و قدرتمندی که ایجاد می‌کنیم قدرت پذیرش تنوع اجتماعی از هرگونه: تفاوت آدم‌ها، تنوع نژاد، تجارب زندگی، افکار و نحوه‌ی زندگی کردن را دارا خواهد بود. دیگر نیازی نیست تا از آن‌ها که با ما فرق می‌کنند هراس داشته باشیم؛ ما قدرت و اعتمادبه‌نفس لازم در جهت نفی تلاش برای کینه‌توزی و نفرت با آن‌ها را خواهیم داشت. با احیای کمونته، نوسازی زندگی مدنی و مطالبه‌ی جایگاه‌مان در جهان، جامعه‌ای ایجاد خواهیم کرد که در آن طبیعت والای ما (یعنی) نوع‌دوستی، همدلی و همبستگی عمیق، آشکار شود. یک دنیای بهتر، ارزش‌های والای ما را برانگیخته و به‌هنجار می‌کند. من برای این داستان نام «سیاست تعلق» را انتخاب می‌کنم.

از آن‌جا که یکی از ویژگی‌های خوب یک سیاست ریشه‌دار در جامعه این است که شما برای شروع، به یک جنبش عمومی نیازی ندارید، برخی از این اقدامات بدون انتظار برای تغییر حکومت می‌توانند شروع شوند. اما سایر جوانب این برنامه تابع تغییرات گسترده‌تر سیاسی است. این دیدگاه تا زمانی

که پاره‌ای اتفاقات مهمی که در ایالات متحده رخ داده مورد مطالعه و بررسی قرار نگیرد ممکن تست دوازدهن تلقی شود. روش سازمان‌دهی فراگیر که در مبارزات انتخاباتی آمریکا برای نامزدی برنی ساندرز از حزب دموکرات استفاده شد یک تحول بالقوه (در این زمینه) است. او به جای اتکای صرف به هزینه‌ی هنگفت، اطلاعات و پرسنل زیاد، برای انجام وظایفی که معمولاً برعهده‌ی یک ستاد انتخاباتی گذارده می‌شد، از یک شبکه‌ی هرمی رشدیابنده از داوطلبانی استفاده کرد که هر داوطلب وظیفه‌ی آموزش و نظارت بر کار یک گروه دیگر از داوطلبان را برعهده داشت. در زمانی که هیلاری کلیتون صرف پول را سازمان‌دهی می‌کرد، ساندرز مردم را سازمان‌دهی کرد. در پایان فرایند تعیین کاندیدا، بیش از صد هزار نفر به خدمت گرفته شد که در میان آن‌ها یک‌صد هزار رویداد (جلسه و میتینگ انتخاباتی) را برگزار و با هفتاد و پنج میلیون رأی‌دهنده صحبت کردند.

شیوه‌ی وی در (فرایند) انتخاب کاندیدا، یک تجربه‌ی بسیار بزرگ زنده بود که بیش‌تر روش‌های آن در حین اجرا بسط و توسعه یافت. مجریان این روش در گزارش خود می‌نویسند زمانی متوجه شدند این استراتژی موفق بوده که خیلی دیرشده بود. اگر چند ماه زودتر این شیوه را به کار گرفته بودند، شبکه‌ی داوطلبان می‌توانست کلیه‌ی شکل‌های ارتباط با مخاطبین را کنار گذاشته و تقریباً با همه‌ی واجدین شرایط در آمریکا تماس بگیرند. اگر روش‌هایی که آنان توسعه دادند از ابتدا مورد استفاده قرار گرفته بود، می‌توانست چشم‌انداز هرگونه تبلیغات (انتخاباتی) برای یک دنیای بهتر را به نحو اساسی تغییر دهد.

پس از خواندن کتابی که دو نفر از سازمان‌دهندگان (تبلیغات انتخاباتی) ساندرز^(۱۱) نوشته بودند، و دریک برنامه ویدئویی برای گاردین مطرح کردم

که استفاده از این روش می‌تواند چشم‌اندازهای حزب کارگر جرمی کوربین را متحول سازد، به‌شدت مورد استهزا قرار گرفتیم. اما ثابت شد که (این نظر) درست است. زمانی که عمدتاً محافظه‌کاران به‌عنوان برنده پیش‌بینی می‌شدند حزب کارگر با استفاده از عناصری از استراتژی ساندرز، با حمایت مومنتوم (جریان چپ حزب کارگر) برنده‌ی انتخابات شد و شیوه‌ای که این تغییر را ایجاد کرد هنوز دوران نوباوگی خود را می‌گذراند.

به نظر من اگر این روش با برخی شیوه‌ها که کارمندان پیشین‌کنگره (جنبش ایندیویزیبل)^(۱۲) تحت عنوان «راهنمای عملی برای مقاومت در مقابل برنامه‌ی ترامپ» به صورت آن‌لاین در «راهنمای ایندیویزیبل برای تأثیر روی اعضای کنگره»^(۱۳) ارائه کردند تلفیق شود مؤثرتر خواهد بود. این افراد روش‌هایی را که جنبش تی پارتی تهیه کرده بود مطالعه و نکات اساسی آن را استخراج کردند. آن‌ها متوجه شدند که تشکیل جلسات محلی با نمایندگان و تکرار یک خواسته به‌صورت مکرر و پخش فیلم پاسخ‌های آنان در رسانه‌ها یک اقدام کلیدی است که فشار را به‌صورت بی‌وقفه افزایش می‌دهد. جنبش تی پارتی، تا زمانی که مقاومت در قبال خواست‌هایش تقریباً غیرممکن شد، به‌خوبی از این روش بهره برد. همین روش را بدون حرکات ایذائی که این جنبش گاهی به آن متوسل می‌شد می‌توان به کار بست. به اعتقاد من روش‌های ایندیویزیبل با پشتوانه‌ی مدل سازمان‌دهی گسترده و تیم‌های موظف به گردآوری شماره تلفن و مراجعه‌ی خانه‌به‌خانه در هر محله می‌تواند نتایج سیاسی را در هر کشوری که مدعی دموکراسی است تغییر دهد.

اما هیچ‌یک از این شیوه‌ها مادام که پشتوانه‌ی یک روایت سیاسی سامانمند و تازه را با خود نداشته باشد تغییر معنادار و ماندگاری ایجاد نمی‌کند.

آنان که خواهان سیاستی معتدل هستند می‌دانند که حداقل در تئوری عده‌ای با ما (هم‌عقیده) هستند. مردم اکثراً اجتماعی، عاطفی و نوع‌دوست‌اند. اکثر مردم ترجیح می‌دهند در دنیایی زندگی کنند که مورد عزت و احترام باشند و عمر خود و مواهب طبیعی را که خود و بقیه‌ی دنیا به آن‌ها وابسته است تلف نکنند. اما هستند معدود کسانی که با دروغ، دوپهلوی سخن گفتن و ایجاد سردرگمی بر این خواست نهان برای تغییر سرپوش می‌نهند.

می‌دانیم اگر بتوانیم چنین اکثریت خاموشی را بسیج کنیم، این اقلیت کوچک به هیچ‌عنوان نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد. ولی ما از درک این امکان عاجز ماندیم و از آن مهم‌تر نتوانستیم به‌عنوان بدیل داستان‌های سیاسی کهنه و تکراری روایت جذابی از تحول و بازسازی ارائه کنیم. با زنده کردن تصویری که داریم، به توان‌مان برای اجرا (بیش‌تر) پی می‌بریم. این جاست که دیگر چیزی جلودار ما نخواهد بود.

George Monbiot, [how do we get out of this mess?](#), Guardian, 9 Sep 2017.

پی‌نوشت‌ها

۱ - جورج مارشال (George Marshall)

نویسنده و کنشگر مسائل زیست‌محیطی و بنیان‌گذار سازمان «حمایت از محیط زیست - Climate Outreach» و متخصص ارتباطات در زمینه‌ی تغییرات اقلیمی که دارای تألیفاتی هم در این زمینه است.

۲- داستان بازسازی Restoration Story

منظور داستان بازنویسی شده است که فقط شخصیت‌ها و زمان و مکان تغییر می‌کند ولی موضوع آن تغییر نمی‌کند.

۳- رکود اقتصادی بزرگ به دهه‌ی قبل از شروع جنگ جهانی دوم گفته می‌شود. شروع بحران در اغلب کشورهای جهان از سال ۱۹۲۹ بوده و پایان آن اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ یا اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰ بوده است

۴- Collectivization

کلکتیویزه کردن به مفهوم سلب مالکیت خصوصی، مالکیت دولتی یا مالکیت اشتراکی است.

۵- اتحادیه‌ی پایاپای بین‌المللی (ICU) یکی از مؤسساتی بود که برپایی آن توسط جان مینارد کینز در کنفرانس پولی و مالی سازمان ملل متحد (۱۹۴۴) پیشنهاد شد. هدف تدوین مقرراتی برای مبادلات پولی بود که نهایتاً برعهده‌ی صندوق بین‌المللی پول گذاشته شد. این تشکیلات یک بانک جهانی است که وظیفه‌ی آن پایاپای کردن تجارت بین کشورها است.

۶- چرخه‌ی معیوب (vicious cycle/circle)

چرخه‌ی معیوب به مجموعه‌ی زنجیره‌ای از حوادث اشاره دارد که از طریق یک حلقه‌ی بازخورد وضعیت موجود را تشدید می‌کند و به سبب آن وضع به‌مرور وخیم‌تر می‌شود. در این چرخه هر جزء، جزء دیگر را تحریک و تشدید می‌کند و گرایش به سمت تعادل (اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، زیست‌محیطی و غیره) ندارد و چون گردابی کلّ مجموعه را در خود فرو می‌برد.

۷- زندگی بر مبنای کمونته (Community Life)

کمونته به تشکل‌های براساس علائق مشترک فکری، فرهنگی، مذهبی، هنری، قومی، نژادی، تحصیلی و نظایر آن اطلاق می‌شود که جنبه‌ی انتفاعی ندارد. این تشکل‌ها توسط اعضا اداره و حمایت می‌شوند و مستقل از جریانات سیاسی و حکومتی است. ویژگی کمونته ارتباط فکری و تماس مستمر افراد جامعه با یکدیگر حول موضوع مشترک مورد علاقه‌ی اعضا بوده و این ارتباط، زندگی جمعی و تماس افراد جامعه با یکدیگر را تقویت می‌کند.

۸- الیناسیون

الیناسیون یا ازخودبیگانگی به معنای بریدن فرد از آمال و اهدافش، سردرگمی او، جدا ماندن از جامعه، انزوا، بی‌علاقگی نسبت به کار، سرخورده از سازش با محیط و ناامید از همسازی آمال و معیارهایش با خواست جامعه به کار رفته است. هگل برای اولین بار واژه الیناسیون یا

بیگانگی با خود را مطرح ساخت. وی معتقد بود بیگانگی با خود از زمانی آغاز شد که انسان از زندگی در وضع طبیعی دست کشیده و تمدن آغاز شد یعنی از زمانی که مجبور شد به قرار دادها و سنت‌ها گردن نهد و با نهادها کنار آید.

این حالت یعنی پدیده‌ی انسان‌هایی که احساس می‌کنند از آن چیزهای آشنا و ملموس که به زندگی‌شان معنا و مفهوم می‌داد جدا افتاده‌اند یعنی دور شدن از خویش‌تن و فقدان ذهنیت. مارکس آن را از دست دادن «سرشت کلی» یا ذات فطری می‌داند. سایر متفکرین نیز به این مسئله پرداخته‌اند، از جمله ژان پل سارتر این حالت را seriality نامید.

جرج مونیو در آثار خود از واژه‌های چون *loneliness, atomization, alienation, isolation* استفاده کرده است.

۹- مایملک فرهنگی و طبیعی مشترک

مایملک فرهنگی و طبیعی مشترک در مقابل واژه‌ی (Commons) انتخاب شده است. کمونز در شکل واقعی خود یک نظم غیر سرمایه‌داران و به مفهوم منابعی است که همه‌ی افراد جامعه بدان دسترسی دارند و به مالکیت خصوصی کسی در نمی‌آید.

کمونز واقعی نه به منظور انباشت سرمایه یا سود، بلکه با هدف تامین دائمی رفاه، آسایش و بهروزی برای افراد جامعه اداره می‌شود.

۱۰ - دموکراسی نمایندگی به این معناست که تصمیمات مربوط به جامعه، توسط افراد ویژه‌ای که مردم انتخاب می‌کنند، گرفته می‌شود. تقریباً تمامی نظام‌های سیاسی دمکراتیک مدرن اشکالی از دموکراسی نمایندگی هستند.

دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم، تصمیمات به صورت جمعی توسط افراد جامعه گرفته می‌شود. در جوامع امروزی، دموکراسی مشارکتی بسیار محدود است اما برگزاری همه‌پرسی یا رفراندوم در سطح ملی برای مسائل مورد اختلاف نمونه‌ای از دموکراسی مشارکتی است.

11 - Rules for Revolutionaries book

<http://www.rulesforrevolutionaries.org/>

۱۲ - جنبش ایندیویزیبل (Indivisible Movement)

جنبش ایندیویزیبل یک گرایش متمایل به چپ در سیاست ایالات متحده است که در اواخر ۲۰۱۶ در اعتراض به انتخاب دونالد ترامپ شکل گرفت.

این جنبش فعالیت خود را با انتشار یک مجموعه توصیه و رهنمود تحت عنوان (Indivisible Guide) که توسط کارمندان کنگره نوشته شده بود و به صورت آنلاین منتشر شد آغاز کرد. این مجموعه حاوی پیشنهادهایی برای مقاومت آرام اما مؤثر در مقابل چرخش به راست در قوه‌ی مجریه (دولت) ایالات متحده تحت مدیریت ترامپ است.

13 - The Indivisible Guide :

<https://indivisible.org/guide>